

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والثناء له رسالة شريفة وعجالة منيفة موسومة به

زین العروس

من تالیفات

عالی جناب مستغنی القاب مشتری درایت مزینج رایت سلالة الاعاظم علالة الاقائم
سموالمكان جناب نواب سید احمد حسین خان صاحب بهادر المتخلص
به سالک اسکنه الله فی فرا دیسرا بجان خلف اصغر علی جناب نواب ولید صاحب

حسب الحکم

جناب نواب سید بنیا حسین خان صاحب بهادر المتخلص به جواد خلف الصدق

مؤلف این رساله باسعد آوان و آسن عنوان

مطبع انتظامی پوری علی بابا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ يَا مُلَهُمَّ الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَيَا جَاعِلَ الشَّعَرِ مِنَ الْحَكَمِ صَلِّ عَلَى
 رَسُولِكَ الَّذِي هُوَ سَبَبُ خَلْقَةِ الْأَفلاكِ وَوَدَّ لِلنَّشِيدِ
 أَرْكَانَ خِيَامِ لَوْلَاكَ وَاللَّهُ الَّذِي هُمْ مَنَاجِعُ بِحُورِ الْإِيمَانِ سَيِّمًا
 وَصِيَهُ بِهَا فَاصِلَةُ ذِي الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ صَلَوَاتُكَ مَوْزَنُ الْأَعْلَامِ
 مُتَّصِلَةٌ مَقْرُونَةٌ أَمَّا بَعْدُ إِنَّ رِسَالَهُ أَيْتٌ بِسُوءِ تَرْبِيزَةِ الْعُرُوضِ كَمَا بَسْتُهُ عَايَ
 بَعْضُ طُلَّابٍ وَخُلَّصَ أَحْبَابٍ بِكَمَالٍ وَضُوحٍ وَاخْتِصَارٍ نَوْشَةٍ شَدِيدٍ مَرْتَبٍ كَرْدَةٍ شَدِيدٍ بِمَقْدَمِهِ
 وَبِخَبَرِ بَابٍ وَأَنَا السَّيِّدُ أَحْمَدُ حَسِينُ الْمُتَخَلِّصِ بِسَائِكَ حَفَظَهُ اللَّهُ عَنِ الْمَوَالِكِ
 مُقَدِّمِهِ دَرْتَعْرِيفِ عِلْمٍ عَرُوضٍ وَوَجْهٍ تَسْمِيَةٍ وَعُلْتُ غَائِي وَمَوْضُوعٍ وَوَضَعُ آفٍ وَتَعْرِيفِ
 شَعْرِ بَابٍ **أَوَّلُ** دَرَبِيَّانِ كَيْفِيَّتِ قَرْضِ الشَّعْرِ يَعْنِي تَقْطِيعِ سَيْتٍ وَأَسَامِي أَرْكَانٍ وَ
 أَجْزَائِ أَرْكَانٍ حَسَبِ اصْطِلَاحِ عَرَضِيَّانٍ وَبَيَانِ أَجْمَالِ أَقْسَامِ شَعْرِ بَابٍ **دَوِّمِ**
 دَرَبِيَّانِ أَصُولِ أَرْكَانٍ وَتَعْدَادِ بَحُورِ وَأَسْمَاءِ وَأَوْزَانِ سَائِلَةِ آفَتَارِيَّانِ أَشْرَافِ كَرَامَتِيَّانِ

میان عرب و عجم یا اختصاص آنها به یک باب سوم در بیان تعداد زما فاعل معانی
 آنها باب چهارم در بیان اوزان بحر مزاحقه مروج که اساتذہ در آنها شعر گفته اند
 وفروع اصول عشره تنها باب پنجم در بیان اوزان رباعی مقدمه در تعریف علم
 عروض و علت غائی و موضوع و واضح آن و تعریف شعر بدانکه عروض علم است که بحث کرده
 می شود در این اوزان شعر که صحیح است یا سقیم و شعر را باین علم عرض کرده می شود بحسب امتیاز
 موزون از ناموزون پس عروض بمعنی معروض شد و همین است وجه تسمیه اش بعلم عروض
 یا اینکه عروض اسمی است از اسماء مکه معظمه و الهام عروض هم آنجا شده است شاید بدین
 سبب عروض نامیده باشند تسمیه المظروف باسم الظرف موجه دیگر هم ذکر کرده اند و علت غائی
 ادراک وزن حقیقی و غیر حقیقی و امتیاز موزون از ناموزون است و موضوعش شعر است من حیث الوزن
 و واضعش خلیل بن احمد است که در کتب بدان ملهم شده و شعر کلامی است موزون متقنی که بقصد
 متکلم صادر شده باشد و بعضی قید متقنی بوضع و نش داخل تعریف ندانسته اند و همین را سکاکی
 در مفتاح ترجیح داده است و بعضی دیگر قصد متکلم را هم لازم نمیدانند و هو المخرج من وجوه
 باب اول در بیان تقطیع و اسامی ارکان و اجزای ارکان حسب اصطلاح عروضیان
 و بیان اجمالی اقسام شعر تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و در اصطلاح اجزای بیت را
 از هم جدا کرده بارکان بحر برابر کردنست بنحیه که متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن
 بیاید و اتفاق در نوع حرکت لازم نیست و در تقطیع حروف ملفوظه معتبر است نه مکتوبه همچو آدم
 یک الف بروزن فعلن و او و یک و او بروزن مفعول در کتابت اگر چه یک الف و یک
 و او است اگر در تلفظ و الف و و او است پس همان معتبر باشد و گاهی حرکت را بجای
 حرف و گاهی حرف را بجای حرکت می شمارند موافق تلفظ و اگر اجتماع ساکنین در وسط

مصراع واقع شود و ساکن اول حرف برود دوم نون باشد ثانی ساقط شود در تقطیع و اگر ساکن
 ثانی نون نباشد یا اولین حرف مد نباشد یا انتهای هر دو باشد ساکن ثانی متحرک شود در تقطیع همچو
 یار جو و امن جو و شکر گو بر وزن فاعلن و مثال اکثر اینها این بیت حکیم اسد است
 ز شوق لبش خون همی خورد دل و دو تا گشته زلفش همه برود دل و تقطیعش ز شوقی
 فعلون لبش خور فعلون تہی خور فعلون و دل فعل و تا گش فعلون تر زلفش فعلون تہی بر فعلون و دل
 فعل و اگر دو ساکن در آخر مصراع جمع شوند هر دو را بحال میگذارند خواه اول مد و دوم نون
 باشد و خواه غیر آن چنانچه بیت لوری غلط را سوخت حکمت بر سر سوخت چرا را سوخت
 امرت بر سر چون تقطیعش مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن باشد و اگر دو ساکن بعد حرف مد
 در وسط مصراع باشد یعنی سه ساکن جمع شوند دوم متحرک و سوم ساقط گردد چون کار و برکش
 بر وزن فاعلاتن و در آخر مصراع یکے را از سه ساکن ساقط کنند و باقی را بحال گذارند یعنی دوم
 را حرکت بدهند و الف وصل اگر ملفوظ نشود و ما قبل او ساکن باشد در تقطیع ساقط میکنند و
 حرکتش را با قبلیش میدهند و اگر ملفوظ باشد ساقط نشود و باقی که دو تپه بحساب حروف نیست
 بلکه محض برائے اظهار حرکت است و باے گریه و خنده و بسته و رفته اگر در آخر مصراع است
 ناچار است از اشباع و حرفی به سبب اشباع پیدا میشود و اگر در وسط مصراع است پس اگر ما قبل
 یا را اشباع را نمیکند در تقطیع نمی آید و اگر بر او همزه را بنویسند ضرورت اضافت متحرک خوانند
 یک حرف محسوب می شود و اگر همزه را اشباع کنند دو حرف پیدا می شود یک همزه و یکی
 از اشباع همچو خنده گل فاعلاتن پس بخوبی ظاهر شد که باے خنده و گریه هم همان است
 که محض برائے اظهار حرکت است و میر شمس الدین فقیر در حقائق نوشته است که بای خنده و گریه
 گاهی بجای یک حرف و گاهی بجای دو حرف در تقطیع می آید قدر آما آهسته

ارکان پس رکن اول مصراع اول را صدر و آخرش را عروض و رکن اول مصراع دوم را ابتدا
و آخرش را ضرب و واسطه هر دو را حشو خوانند و اجزای ارکان سه تایی باشد سبب
و دند و فاصله سبب کلمه دو حرفی است اگر آخرش ساکن باشد خفیف است و الا ثقیل و دند
کلمه سه حرفی است اگر وسطش ساکن باشد مفروق و اگر آخرش ساکن باشد مجموع نامند و فاصله
صغری باشد و کبری اگر کلمه چهار حرفی باشد سه تا متحرک متوالی و چهارش ساکن فاصله صغری می نامند
و اگر پنج حرفی باشد چهار تا متحرک متوالی و پنجم ساکن کبری می نامند و این در فارسی کمتر است
و نهایت ثقیل و امثله هر شش درین ترکیب عربی است که اذ علی را سبب سبب
بدانکه فاصله صغری اگر چه مرکب است از دو سبب اول ثقیل و دوم خفیف و فاصله کبری
از سبب ثقیل و دند مجموع آفاق آنست که اصطلاح عروض تازی است و لا مشاحه
فی الاصطلاح و از ملاحظه بحث زحافات بر متفطن بصیر هویدا میشود که بعضی زحافات را
مخصوص بسباعی فاصله دار کرده اند مثل غضب بضاً و محبه و قسم و حجم را مخصوص بنفا علقن
و اضمار را مختص بتفعلن و بعضی را بسباعی غیر فاصله دار پس اگر فاصله چیز می باشد برای
اینچنین زحافات رکن یافته نمیشود قدر بر و شعر را ذه قسم است و ذه رباعی غزل قصیده
قطعه مثنوی ترجیع بند ترکیب بند مستزاد مستط معانی و امثله هر یک در مطولات
شائع و ذائع است **باب دوم** در بیان اصول ارکان و تعداد بحور و اوزان سالمه
آنها و بیان و اشتراک آنها میان عرب و عجم یا اختصاص آنها بیکه اما اصول ارکان ده است
دو تا خامسی فعولن فاعلن و هشت تا بسباعی متفعلن متصل که مرکب از دو سبب خفیف و یک دند
مجموع است مفاعیلن فاعلان متصل که مرکب از دند مجموع و دو سبب خفیف است متفعلن
متفعلن مفعولات فاعلان منفصل که مرکب از دند مفروق و دو سبب خفیف است مسفعولن

منفصل که مرکب از دو سبب خفیف و دو تفریق است فائده ضرورت انفصال
 فاع لاتن و مس تفع لن از ملاحظه دو اثر بر مفعول ذکی واضح و لایح می شود و هم اگر نظر
 بر حافات کنند انفصال منفصل را از متصل امتیاز نمایند مثل اینکه بن تشیث در فاع لاتن منفصل ممکن
 نیست و مختص بمفصل است و سلب مختص بمفصل است در متصل ممکن نیست و حذف مختص به مس
 تفع لن منفصل است در متصل ممکن نیست و حذف مختص بمفصل است در متصل ممکن نیست و تفصیل
 این اجمال از ملاحظه معانی زحافات مبتین خواهد شد انشاء الله تعالی و از تکرار این
 ارکان با ترکیب آنها جمله بحر حاصل شده اند و اضع اول غلیل بن احمد بصری پانزده بحر
 استخراج نموده طویل مدید بقیط و آخر کامل زحل هزج رباعی منجز منجز مضارع
 مخرج خفیف محبت مقتضی مقارب و ابوالحسن اخفش بحر شانزدهم استخراج
 نموده و متدارک او را نام کرده و بعده متاخرین سه بحر دیگر استخراج نمودند و قریب جدید
 مشاکل و از جمله بحر مذکور بعضی مسدس الاصل است مثل سریع و خفیف و غیره و بعضی
 مثنی الاصل که اتم اجزای بحر است و هر مسدس که اصلش مثنی باشد آنرا بحر مثنی گویند
 اشعار عجم اکثر مثنی و مسدس اند و اشعار تازی مربع و مثلث و مثنی و موحده نیز آمده بیان
 اوزان سالمه نوزده بحر هفت تا از تکرار یک رکن حاصل میشود و دوازده از
 ترکیب دو رکن بحر تقارب سالم مثنی فاعولن مشیت بار مثنی و مسدس هر دو مستعمل
 است و مشترک است میان عرب و عجم و گاهی شانزده رکنی هم آمده مگر مزاحفت لا اعلم
 بیت از شرم رخت لاله را داغ بر دل ز رشک قدت سرور پا به در گل -
 بحر متدارک سالم مثنی فاعولن مشیت بار مثنی و مسدس هر دو آمده و شانزده رکنی
 و مربع هم آمده و مشترک است میان عرب و عجم از سیفی حسن و لطف ترابنده شده هر دو

خط و خال ترا مشک چین خاک ره به بحر نرج سالم مثنی مفاعیلن هشت بار مثنی
 و مسدس هر دو می آید و مشترک ست میان عرب و عجم حافظ گوید بیت الایا ایها الساقی
 اور کا سا و نا و لهما که عشق آسان نمود اول و لے افتاد مشکلماء به بحر نرج سالم مثنی مستغفلن
 هشت بار مثنی و مسدس هر دو مستعمل ست و مشترک ست میان عرب و عجم و سالمش شازده
 رکنے ہم آمدہ خاقانی گوید مرغان و ماہی در وطن آسوده اند الا کہ من به برین جہا نے
 مردوزن بخشوده اند الا کہ تو به بحر رمل سالم مثنی فاعلان هشت بار مثنی و مسدس
 و شازده رکنے می آید و مشترک ست میان عرب و عجم لا ادری شکل دل بردن کہ تو دارے
 نباشد دلبر براه خواب بند یہاں ہشت کم بود جادو گر براه بحر کامل سالم مثنی متفاعلن
 ہشت بار مثنی و مسدس هر دو مستعمل ست و خصوصیت بعرب دارد و شعر فارسی درین بحر
 ناموزون مے ناید بیدل ستم است اگر ہوت کشد کہ لبیر سرو و سمن در آہ تو ز غنچہ کم نمیدہ
 در دل کشا بچمن در آہ بحر وافر سالم مثنی مفاعیلن ہشت بار مختص بتا زیان ست
 و مسدس ست اما فارسیان بندرت میگویند و مثنی مے آرند و گاہے مسدس و مربع سیفی گوید
 چہ شد صفا کہ سوی کسے بچشم وفائے نگری به زر سم جفائے گذری طوبی وفائے سپری به —
 بحر طویل سالم مثنی فاعلون مفاعیلن چہار بار مختص بتا زیان ست و مثنی الاصل
 است مجرّوش مستعمل نیست و شعر فارسی درین بحر شاذست سلمان ساوجی گوید احسان
 توئی حاتم بر فعت توئی کسرا به فرمان توئی آصف بہ برہان توئی عیسیٰ به بحر مدید سالم مثنی
 فاعلان فاعلن چہار بار مختص بعرب ست و مثل طویل این ہم مسدس می آید جامی
 گوید دل از حیرت ای صنم خون خود را میخورد به جان بدستت ای سپر جامہ تن میدرد به
 بحر بسیط سالم مثنی مستغفلن فاعلن چہار بار مختص بعرب ست و مثنی و مسدس

هر دو می آید از جامی چون خا و خس روز و شب افتاده ام در بهت چه باشد که بر حال
 من افتد نظر ناگفت **بحر مضارع سالم مفعولین فاعلاتن چهار بار مشترک**
 است میان عرب و عجم در عربی مسدس و در فارسی مثنی و مسدس هر دو می آید مگر مسدس
 کمتر است **لا اعلم** تخموری رنج دارم بیاساتی ساغرم ده **بحر نقلی** خواهیم از تو ز گنج لب
 شکرم ده **بحر مقتضب سالم مثنی مفعولات مستفعلن** چهار بار مشترک است میان عرب
 و عجم اما ترتیب ارکان اصلی این بحر در تازی مفعولات مستفعلن مستفعلن است و در فارسی مثنی
لا اعلم پیسوزم ز داغ نیلالم ز درد و الم **بحر غلط** ز شب تا سحر خون گریم ز بجران و غم **بحر**
مجتث سالم مثنی مستفعلن فاعلاتن چهار بار مشترک است مثنی و مسدس و مربع هر سه
 مستعمل است این بحر سالم مستعمل نیست تحقق در معیار نوشته که چنین در همه ارکان این بحر لازم
 است **لا ادری** در عشق تو ای پریر و دیوانه خواهیم شدن من **بحر غلط** گفتم این را
 فرزند خواهیم شدن من **بحر منجز سالم مثنی مستفعلن مفعولات** چهار بار مثنی و مسدس
 هر دو مستعمل است و مشترک است و اینهم سالم مستعمل نیست چه آخر هر مصرع لا محاله موقوف خواهد بود
لا اعلم یکدم بیا ای دلدار بنام آن رخسار **بحر کز رشک گل در گلزار در پیرچن دار و خار**
بحر شریح سالم مسدس مستفعلن مستفعلن مفعولات دو بار مشترک است و مسدس الاصل
 است و عروض و ضرب این بحر را هم از وقت چاره نیست **لا اعلم** خواهیم ترا جویم ترا من
 ای یار **بحر خفیف** خواهیم ترا گویم ترا گل رخسار **بحر خفیف سالم مسدس فاعلین مستفعلن**
 فاعلاتن دو بار مشترک است و مسدس الاصل در عربی و فارسی و میگویند که فارسیان
 بندرت مثنی مستعمل کرده اند **بحر بیت** دیده ام تا رخسار آن ماه طلعت **بحر گشت چشم آئینه**
 سان محو حیرت **بحر قریب سالم مسدس مفاعیلین مفاعیلین فاعلاتن** دو بار

مختص بفاریان است و سدس الاصل است بیت سرم از عرش بالا تر بگذرانے اگر
گوئی کہ هستی از بند گانم بجز تجدید سالم سدس فاعلاتن مستغفلن دوبار
مختص بفاریان است و سدس الاصل است بیت ہر شیم گوئی کہ فردایت خوش کنم چند
فردا رفت شاید فردا کنی بجز ^{۱۱}مشاکل سالم سدس فاعلاتن مقاعیلن مفاعیلن -
مختص بفاریان است اکثر سدس آمدہ و گاہے ثمن و این بحر کم استعملت بیت سنبل تر
چہ می باشد چہ می باشد پیش رفت بیت سابت تر سادہ عروضیان عجم سواے این نوزدہ
بحور نہ بحر دیگر استخراج کردہ اند و جملہ سدس اند مگر بہ بحر دیگر التباس دارند لهذا
بیانش زائد است مگر اسامی آنها اجمالاً نوشتہ میشود طریم نذیل حمید انکم ہمیم
کثیر قلب شغیر شلیم باب سوم در بیان تعداد زحافات و معانی آنها بدانکہ
زحاف بالکسر اسقاط ساکن سبب تخفیف را گویند و بس صوح بہ المحقق فی المعیار حجت
ذکر الاختلاف فی معنی الزحاف و قال فی القاموس زحاف ککتاب
فی الشعر ان یسقط بین الحرفین حرف فزحفت احدھا الى الآخر و الشعر
مزاحف بفتح المحاء ترجمہ اش اینست کہ زحاف بر وزن کتاب در شعر بمعنی اسقاط
حرفی است کہ فاصل باشد میان دو حرف پس قریب شود بسبب حذف فاصل ہر یک
از ان دو حرف بدیگرے و شعرے را کہ در ان زحاف واقع شود مزاحف گویند بفتح
حائستفاد میشود از کلام صاحب قاموس سہ چیز کہ معاصرین ما از آنها غفلت دارند
اول اینکہ لفظ زحاف مخصوص برائے شعر است و استعمال زحاف در شعر خطاست
و شعر را مزاحف میگویند نہ مزحوف و دوم اینکہ معنی حقیقی زحاف اسقاط یک حرف است
و در دیگر تغیرات کہ استعمال میکنند مجاز است سوم اینکہ زحاف بدین سبب بالکسر مصدق

از باب مفاعله بر وزن قتال و خاصه این باب مشارکت است و محض برائے اثبات
 مشارکت گفته فرحت احد هاء الی الاخر و برائے اشعار مصدر تیش کلمه ان لفظ
 در تفسیر زحاف گفته که ان ناصبه فعل را بمعنی مصدر میکنند و هم شعر را از حاف گفته که مفعول
 است از مفاعله یعنی که زحاف را جمع زحفت دانسته اند حال آنکه زحفت را تعلق بشعر نیست و نه
 زحاف بمعنی جمع متعلست عین خطا کرده اند فانظر بعین الانصاف و اتق
 طریق الجور و الاعتساف و ما هم در اینجا زحاف را بر هر تغیر و علتی که در رکن
 واقع می شود مجازا استعمال مینمایم و در تذکار تعداد ترتیب حروف تهجی را ملحوظ میداریم
 و معنی لغوی و اصطلاحی هر یک را جدا گانه نویسیم ^{اصطلاح} ^{لغوی} ^{معنی} ^{لاغر} ^{کردن} ^{دست}
 و در اصطلاح ساکن کردن تاء متفاعلین است متفاعلین بسکون تاء می شود عادت
 عرف و ضیاء است که بعد زحاف اگر لفظ غیر مانوس میشود مانوس و متعل را بجایش می آرند
 پس بجای متفاعلین لفظ متفعّلین درست باشد و این زحاف مختص به بحر کامل است
 اذالت بمعنی دامن دراز کردن است و اینجا زیاده کردن الف در وند مجموع آخر
 رکن پیش از ساکن است چنانکه از فاعل فاعلان و این در صدر و ابتدا ممنوع و در شوا
 کتر و در عروض و ضرب بیشتر است بقرابالفتح بمعنی بریدن است و اینجا اجتماع ثلم
 و حذف است یا قطع و حذف در فعلون یا اجتماع خرم و جب در مفاعیلین یا اجتماع قطع
 و حذف در فاعلاتن است فعلون و مفاعیلین بعد زحاف فع میماند و فاعلاتن فعلین بدل
 از فاعل و بعضی بری را دخل اصناف زحافات کرده اند با وجودیکه خودشان نوشته اند که بر
 زکنه را میگویند که از معاقبه سالم ماند یعنی با وجود جواز حذف یکی از دو ساکن هر دو را
 سالم دارند و سواے این امر ذکر تغیر دیگر هم نموده اند و باز بری را زحاف فمیده اند

اصطلاح
لغوی
معنی
لاغر
کردن
دست

اصطلاح
لغوی
معنی
لاغر
کردن
دست

اصطلاح
لغوی
معنی
لاغر
کردن
دست

مشقی
فالاتین

مبغ
فالاتین

مفل
مستفلاتین

مفل
فالعین

و حق آنست که بری از مصطلحات عروض است و از زحمت بری است تسخیر بر اگر
کردن است و اینجا اسقاط یک از دو متحرک و تد مجموع است از فالاتین متصل فالاتین یا
فالاتین میماند بجایش مفعولن می نهند و این در آخر مصاریع افتد تسخیر تمام کردن است
و اینجا زیاده کردن الف میان سبب خفیف آخر رکن آخر است از فعاتین فعاتین و از
مفاعیلین مفاعیلان میشود و این هم مختص با آخر مصاریع است تر فیل بزرگ کردن و در آن کشادن
است و اینجا از زیاده سبب خفیف است بعد از تد مجموع آخر رکن آخر از مستفعلن
مستفعلن میشود مثلاً و این هم مختص بعروض و ضرب است تخفیف خفه کردن گلو است
و اینجا هم معنی خرم است بخامی که مفاعیلین را فاعیلین بر وزن مفعولن کردن است
و می آید انشاء الله تعالی تا زبان در او آخر مصاریع خرم را روان داشته اند و فارسیان
در جمیع اجزای بیت جائز میدانند اما اگر این زحمت در اول مصاریع میباشد خرم
مینامند و الا تخفیف تسکین حرف ثانی را از سه متحرک متوالی ساکن کردنت چه فارسی گویان
هر کجا که سه حرف متحرک متوالی افتد تسکین اوسط را و دارند فعلن مفسور العین را با فعلن
ساکن العین با هم بیامیزند مگر تسکین اوسط نه هر جا جائز است هم چو رمضان و خفقان که
اگر میم و فای اینها را ساکن کنند نمی توانند بلکه مدار صحت تسکین بر لغت یا بر سماع است
ثلم بای مثله بالفتح رخنه کردن است و اینجا حذف فای فاعولن میباشد عولن میماند بر وزن
فعلن که بدل اوست هم معنی خرم است مگر در فاعولن ثلم می گویند شرم بفتحین تسکین و ندان پیش
و اینجا اجتماع ثلم و قبض است در فاعولن عولن میماند فاع بدل اوست جمع مجیم مجیم
و گوش و دست بریدن است و اینجا اسقاط هر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا چون
لالت مانند فاع بسکون عین بجایش آرند حجم بے نیزه شدن مرد در جنگ اجتماع خرم و عقل

عولن
مستفلاتین

عولن
مستفلاتین

عولن
مستفلاتین

در مفاصل علقن است حرف اول از خرم می افتد و بنجم متحرک از عقل فاعلن مانند بدل و فاعلن
 است جب الفتح خصی کردن و در اصطلاح دور کردن هر دو سبب خفیف از مفاصل علقن مفا
 می مانند بدیش فعل یفتح عین و سکون لام است جحف بالجدیو المعجمة المفتوحة
 والحاء المعجمة الساكنة یقال جحف السیل بالسئی ای ذهب به
 و ابحف بعبد ای کلفه ما لا یطوق کذا فی المصباح المنیر و معنی
 باین مقام خیلی مناسب دارد چرا که جحف فاعلن را رفع کردند نقصان عظیم و تکلیف
 بالا یطابق با و دادنت گویا تا می حروف رکن را برداشت و غلط کرده است کی که جحف را بجای
 ممله فمیده در لغات حاب بعد لفظ حذف نوشته است و در اصطلاح فاعلن را چنین کرده فعلا
 که فاصله شد و ور کنند و فای بجای تن آرند حذف انداختن و اینجا ساقط کردن سبب خفیف
 از آخر رکن از فعلون فاعلن مانند بدل او فعل می باشد حذف بجای ممله و ذال مشدده بریدن و اینجا
 اسقاط و تند مجموع از آخر رکن است فاعلن متصل میماند بجای او فاعلن می آرند
 چنین بجای بنجم نور ویدن دامن و دو ختن آن اسقاط ساکن سبب خفیف از اول رکن
 از فاعلن متصل فاعلن میماند و در منفصل ممکن نیست خزل بریده شدن اجتماع اضمار و
 متعلقان در مفاصل علقن تا می او با ضمیر ساکن میشود و الفش بطی ساقط متعلقن میماند بدل او متعلقن است
 و مختص بهین رکن است خیل فاسد کردن عضو اجتماع چنین و طی و متعلقن و مفعولات
 متعلقن و معلات مانند فعلن و فعلات بجایش آرند خرم شگافتن پره بینی اسقاط حرف
 اول و تند مجموع مفاصل علقن فاعلن شود بدل او مفعولن است و این مختص است بمفاصل علقن در
 خرم رکن دیگر نام دیگر دارد و این زحاف اکثر در رکن صدر و ابتدا می باشد خرم بهجتین حلقه و بینی
 شتر و غیره کردن یک حرف یا دو یا سه یا چهار در اول مصرع زیاده کردنت و مختص

مجمع
بنجم
فعل
یفتح
عین
و سکون
لام
است
جحف
بالجدیو
المعجمة
المفتوحة

مختص
بنجم
نور ویدن
دامن و دو
ختن آن
اسقاط
ساکن
سبب
خفیف

مختص
بنجم
نور ویدن
دامن و دو
ختن آن
اسقاط
ساکن
سبب
خفیف

مختص
بنجم
نور ویدن
دامن و دو
ختن آن
اسقاط
ساکن
سبب
خفیف

مختص
بنجم
نور ویدن
دامن و دو
ختن آن
اسقاط
ساکن
سبب
خفیف

مختص
بنجم
نور ویدن
دامن و دو
ختن آن
اسقاط
ساکن
سبب
خفیف

باشعار عربست و در فارسی قدما یک حرف آورده اند نه تا آخرین حرف بالفتح سنگافتن
 هر دو گوش اجتماع خرم و کف در مفاعیلن فاعیل ماند بجایش مفعول نهند خلع بیرون
 کردن جامه اجتماع غبن و قطع است از مستفعّلین مثلاً متفعل ماند فعولن بجایش
 نهند و از فاعلن فعل در س کسه شدن بعد غبن و حذف اسقاط
 دو حرکت یک حرف است از و تد فاعلاتن فاع لبکون عین ماند و مختص فاع
 بهن اعلاتن متصل است ربع بالفتح چار شدن اجتماع غبن و حذف
 و قطع در فاعلاتن است الفشل از غبن و تن از حذف بیفتد فعلا ماند
 بسبب قطع الفشل بیفتد و لام ساکن شود فعل به تحریک عین ماند
 رفع برداشتن اسقاط سبب خفیف از رکنه که در اول و دو سبب
 خفیف باشد از مستفعّلن تفعّلن ماند بدش فاعلن باشد زلزل برای
 معجمه بفتحین بگوشت بودن را اجتماع خرم و بهم است در مفاعیلن از خرم میش
 و از بهم سه حرف آخرش مع حرکت عین می افتد فاع ماند لبکون عین سلخ بسین
 ممله و خای معجمه پوست کشیدن اسقاط هر دو سبب خفیف فاعلاتن منفصل و تسکین
 عین است فاع لبکون عین ماند مشتر بالفتح برگردیدن پلک چشم اجتماع خرم
 و قبض است در مفاعیلن میش از خرم و یای او از قبض می افتد فاعلن ماند شکل
 بالفتح پای چار پای بر سن لبستن اجتماع غبن و کف است در مستفعّلن و فاعلاتن متصل سین
 و الف از غبن و وزن از کف بیفتد متفعل بر وزن مفاعل و فعلات ماند و این را طرفین
 هم میگویند در معاقبه صلح بعد از همله گوش ازین بریدن اسقاط و تد مفروق است از آخر
 مفعولات فعلن ماند صدر بالانشین و اینجا محبوس کردن کنی بود و معاقبه همچو فاعلاتن فعلان

مفعول

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

فعل

طی بطای ممله نور ویدن اسقاط حرف چهارم ساکن است از دو سبب خفیف کبری فاصله
 در اول رکن واقع شود چنانچه از استفعلن متصل مفتعلن میشود و منفصل نمی آید ط اسقاط
 پنج حرف آخر است از قاع لاتن منفصل فاما ندفع بجایش نهند و مختص بمنفصل است
 بعین ممله مفتوح و صاد ممله ساکنه فراهم کردن شاخه های درخت و اینجا
 تسکین لام مفاعلتن مفاعیلن شود و مختص است بدین رکن و این رکن بوا فر عصب
 بعین ممله مفتوحه و صاد ممله ساکنه شکستن شاخ گو سفند اسقاط میم مفاعلتن است مفتعلن
 میشود عقل بالفتح بستن و اینجا اسقاط لام متحرک مفاعلتن باشد مفاعیلن می شود
 و این اجتماع عصب و قبض است عقص پیچیدن موس زلف اجتماع خرم و عصب
 و کف است در مفاعلتن میم و نوش از خرم و کف می افتد و لا مثل از عصب ساکن
 میشود فاعلت ماند مفعول بجایش نهند عرج بفتحین لنگ شدن لام مستفعلن را
 ساکن کرده بمفعولان منقول گردنست عجز بالفتح نا توانی اسقاط حرف هفتم ساکن است
 بسبب معاقبه همچو فاعلات فاعلاتن و اگر معاقبه نباشد کف خوانند قبض گرفتن
 اسقاط پنجم ساکن است از مفاعیلن و فاعلتن و فاعلتن بضم لام ماند قطع بدین
 اسقاط حرف آخر است از وند مجموع آخر و اسکان ماقبلش از استفعلن مفعولن ماند
 و از فاعلتن فعلن جناب خواجه میفرمایند که قطع در غیر او آخر مصاریع جائز نیست
 قطف بدین خوشه اجتماع عصب و حذف است در مفاعلتن فاعلتن قطف
 کوتاه کردن اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف آخر رکن و اسکان ماقبلش از
 فاعلتن فاعلتن لام و از فاعلاتن فاعلات ماند قسم بفتحین و صاد ممله شکستن
 دندان اجتماع خرم و عصب است در مفاعلتن میم از خرم بفتح و لا مثل از عصب

ساکن میشود مفعولش کسب بریدن پاشنه شتر اسکان و اسقاط بهمضم است از مفعولات
مفعولن ماند و این اجتماع وقت و کف است کف بازداشتن اسقاط ساکن بهمضم سبب
است از مفاعیلن مفاعیل و از فاعلاتن فاعلات بهمضم آخر ماند و مس قفع لن منفصل
مکن است که مکفوف شود و متصل معاقبه از پی یکدیگر آمدن و سبب خفیف را
که یکجا باشند از زحاف سلامت داشتن است جواز ایای که را و جوبا پس مفاعیلن
یا مقبوض میشود یا مکفوف و ممنوع است که مقبوض و مکفوف هر دو باشد چرا که هر دو سبب
درین صورت مزاحف میشود و اجتماع دو سبب خواه در یک رکن باشد چنانکه گذشت
و خواه در دو رکن چون فاعلاتن فاعلاتن اگر اول مکفوف شود رکن ثانی مخبون نخواهد
چون هر دو بخیر بقاصله گیر می شود و آن تفلسست چنانکه فاعلاتن ناجائز است مراقبه یکدیگر نگه داشتن
نه سقوط هر دو معا جائز باشد و نه ثبوت هر دو یعنی اسقاط یک ضروری باشد در مفاعیلن
و مفعولات و مستفعلن در مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم است و در سریع و منسرح
غالب و در خفیف جائز مکانه فرا گرفتن یکدیگر را در سریع و بسیط و منسرح و در جزیه
حال جائز داشتن است اگر خواهند هر دو سبب خفیف سلامت دارند و اگر خواهند
هر دو را حذف کنند و اگر خواهند یک را حذف کنند و یک را سلامت دارند نقص بالفتح
کم کردن اجتماع غضب و کف است در مفاعلتن مفاعلت ماند مفاعیل بجایش آرند
و مختص بهمین رکن است نحو بالفتح گلو بریدن و دو سبب و تائے مفعولات را افکندن
است چون لا ماندفع بجایش آرند و مختص بهمین رکن است و قص کردن شکستن سقاط
تای متحرک مفاعیلن است مفاعیلن ماند و مختص بهمین رکن است و وقت استادن ساکن
کردن تائے مفعولات است بجایش مفعولان آرند و مختص بهمین رکن است هم دندان

از جن شکستن اجتماع حذف و قصرست در مفاعیلین مفاع بسکون عین مانند فاعول بجای می آید
 باید دانست که پنجاه و چهار زحافات که اینجا نوشته شد همه اینها در اکثر کتب این فن یکجا
 مذکور نیست چرا که در حقیقت همه اینها زحافات نیست بلکه بعضی اصطلاحات عروضست
 مثل معاقبه و مکافئه و بعضی را تغیر اسم بسبب تغیر رکن لاحق شده است همچو خرم و مفاعیلین
 و ثلم در فاعولن و بعضی از اجتماع سه زحافات یا دو زحافات یک اسم معین پیدا کرده است مثل
 عقص و قطف و ما همه اینها را انفعاً و تبعاً اینجا ایراد کردیم باب چهارم در بیان اوزان
 بحر و مراحق هر وجه که اساتذہ در آنها شعر گفته اند و فروع و اصول عشره بتماها
 بحر مقارب این بحر را شعراے عجم بسیار استعمال کرده اند و سالم و مزاحف با انواع
 زحافات آورده اند اما اکثر مثنی آورده اند و عروض و ضرب این را یا سالم یا مقصور یا
 محذوف می آرند اول مقارب مثنی مقصور از سلمان بیت نه چون نور رایت و آفتاب
 که این از خطا آید آن از صواب و بروزن فاعولن فاعولن فاعولن دوم مقارب مثنی محذوف
 از حکیم اسدی طوسی عروضی است می شادی آئین او که باید خرد داد و کابین او و بروزن
 فاعولن فاعولن فاعولن فعل سوم مقارب مثنی اثلیم از حافظ من رند عاشق و انگاه تو به استغفر الله
 استغفر الله و بروزن فاعولن چهار بار چهارم مقارب مثنی مقبوض اثلیم از حافظ
 گرم بخوانی ورم برانی دل حزین را بجای جانی و بروزن فاعولن فعلن چهار بار و جامی
 این وزن بر شانزده رکن بنا نهاده بهین ترتیب و تسبیح را در عروض و ضرب این بحر
 اکثر بکار می برند پنجم مقارب مثنی اثلیم مقصور از جامی ای شب زلفت غالیه سایی
 وی به رویت غالیه پوش و بروزن فاع فاعولن فاع فاعولن دوبار و ثلم مثنی این را هم
 بر شانزده رکن بنا نهاده ششم مقارب مثنی ابر لا اوری نگاه که بودش بمن گاه

در بیان
 اوزان
 مقارب

سوم ہرج مثنیٰ اشتراک فاعلن مفاعیلن چار بار ازنا صر علی شعر دین وز خود فتن
 طرز آشنائیما پیش آن صنم بودن عالم جدا نیماہ چہا ہرج مثنیٰ مقصور مکفوف
 مخدوف از مولوی روم شعر زہے باغ زہے باغ کہ بشکفت زبالا زہے صدر
 زہے بدر تبارک و تعالیٰ بروزن مفاعیل مفاعیل فاعلن ہمہ اجزا مقصور و مشغول
 ماقبل ضرب مکفوف و عروض و ضرب مخدوف ست پنجم ہرج مثنیٰ اخر ب مکفوف
 مقصور از غزالی شعر شوری شدہ از خواب عدم دیدہ کشودیم دیدیم کہ باقی ست
 شب فتنہ غنودیم مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل اگر درین وزن عروض یک مقصور
 و ضرب دیگرے مخدوف باشد جائز ست سعدی گوید شعری مرغ سحر عشق ز پروانہ یا موندہ
 کان سوختہ راجان شد و آواز نیامد و نیز اگر درین وزن کہ سعدی گفتہ ست اگر در چشم
 سالم و اخر ب آرند جائز باشد عرفی گوید شعر جم مرتبہ خان خانان کز اثر نطق چہ چون
 گل ہنگی گوش کند جذرا صم را بروزن مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل
 مفاعیل فاعلن ششم ہرج مجز و یعنی مسدس سالم از سلمان شعر
 چو دید آن کو لولے لعل تو بر لالا بلا لالے در آمد کو لولے لالہ ہفتم ہرج مسدس
 مقصور از جامی شعر اکہ غنچہ امید بکشاے گلے از روضہ جاوید بنماے اکثر
 ثنویات اساتذہ درین وزن ست و درین وزن اختلاف عروض و ضرب در قصر
 و حذف جائز ست ہشتم ہرج مسدس اخر ب مقبوض مقصور از سلمان شعر
 در دست بدست دوست خارے نورست پنجم دشمنت نارے بروزن مفعول
 مفاعیلن مفاعیل و ضرب اگر فاعلن باشد ہم درست ست و انچہ صاحب غیاث
 نوشتہ کہ گاہے درین وزن حرف ساکن بمقابل حرف متحرک واقع میشود و جائز باشد

چنانکه درین مصرع چون رخصتهاے بوحنیفه تاے رخصت که ساکن است بمقابلته
متحرک واقع گشته بر وزن مفعول مفاعیلن فعولن و درین بیت فیضی نقش همه دید
در مقابل اشکندر ز آئینه وی از دل به رای اسکندر که ساکن است بمقابل متحرک افتاده
انتهی دروزن قیاس است بلکه مصراع مذکور چون رخصتهاے بوحنیفه بر وزن مفعولن
فاعلن فعولن هزج مسدس اخرم اشتر محذوف است و شعر فیضی مصراع اولش بر وزن
مفعول مفاعیلن فعولن ا خرب مقبوض محذوف و مصراع ثانی بر وزن مفعولن فاعیلن
فعولن هم وزن مصراع بالاست و مطابق کلیه ایست که بعد ازین مذکور میشود و انشاء الله
تعالی نهم هزج مسدس ا خرب مقبوض مسبق خاقانی گوید شعر هر غم که در آسمان
حشر کرده است به غوغا بد بدل من آورده است به بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلان
و گاهی درین وزن زحاف تغییر می یابد چنانچه درین بیت خاقانی شعر باد انش من نشا
وهر آری به وانش بکرت و دهر نامر دست به بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن
مفعولن فاعیلن مفاعیلان اینجا صدر ا خرب و حشو مقبوض و عروض سالم و ابتدا اخرم
و حشو اشتر و ضرب مسبق است در حدائق البلاغه ابتدا را در تقطیع این شعر محذوف
نوشته وجه اش ظاهر نیست و هم هزج مسدس ا خرب مکفوف انوری گوید
بیت تا کار کس آن نیست که او خواهد به کارت همه آن باد که آن خواهد به بر وزن
مفعول مفاعیلن مفاعیلن و درین وزن اگر حشورا جاسے مکفوف و جاسے مقصور آرنجانه
است یا زدهم هزج مسدس ا خرب مقبوض انوری گوید شعر چندا نکمروت ست ردان به و دانست
هزار چندان است به بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن عروض سالم و ضربش مسبق است و این جائز است
دو از هم هزج مسدس ا خرب مقبوض محذوف از نظامی شعر از چهره وز لب پر شکفت به

در دامن اژدهاست گنجت به بر وزن مفعول مفاعلن فعولن صدر و ابتدا اخر و حشو
 هر دو مقبوض و عروض و ضرب مخدوف است سیزدهم اخرم اشتر مخدوف از
 انوری شعر اے زرین نعل آهینین سیم اے سوسن گوش خیزران دم به بر وزن مفعولن
 فاعلن فعولن چهاردهم اخرم اخر مقبوض مقصور از جامی شعر اے خاک تو تاج
 سر بلند ان به مجنون تو عقل بهوشمندان به بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیل پانزدهم اخرم
 اشتر مقصور از میر شمس الدین فقیر شعر شیرین کارے کند چو بنیاد صد مزور آورد
 چو فریاد به بر وزن مفعولن فاعلن مفاعیل و کلیه درین وزن اینست که اگر صدر و ابتدا
 اخر و آید حشوش مقبوض خواهد بود و اگر اخرم آید حشوش اشتر خواهد بود و لا غیر و عروض
 و ضرب یا مقصور خواهد آمد یا مخدوف این اختلاف زحافات را عوام سکتہ شعر گویند
 اوزان هر وجه بحر جز این بحر را فصحا به عجم اکثر مثنی سالم استعمال کرده اند بخلاف
 شعر اے عرب که مثنی کمتر آورده اند و مسدس و مرجع و مثلث و مثنی بیشتر و شعر اے
 عجم مسدس این را هم نیاورده اند مگر شاذ و همچنین مراحت آنرا غیر از مخبون و مطوی کمتر
 استعمال کرده اند اول رجز مثنی مطوی مخبون خاقانی گوید شعر خانه دل بچار حد
 وقف غم تو کرده ام به حد وفا همین بود جز حد چه میری به بر وزن مفتعلن مفاعلن چهاربار
 و عکس این از جامی شعر فغان کتان هر سحرے بکوی تو میگذرم به چو نیست ره سوے توام
 بیام و در میگیرم به بر وزن مفاعلن مفتعلن چهار بار مخبون مطوی است اگر درین وزن مفتعلن
 بجای مفاعلن آید یا بالعکس مضائقه نیست دوم رجز مثنی مطوی مفتعلن مثنی به
 مولوی روم گوید شعر مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم به دولت عشق آمد و من دولت
 پاینده شدم به سوم رجز مثنی مطوی مخبون مقطوع از جامی شعر سر و خونت که انیس به بر وزن

ماه نگومیت که منه نیست بزین زیبایی چه بر وزن مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن چهارم رجز
 مسدس سالم بسبیل تمثیل از حدائق شغراے از رخت ماه فلک گشته خجل پیش قدت
 سر دسی را با بگل چه پنجم رجز مسدس مطوی منه در برم آن ماه نیاید نفسی شکوه
 از آن ماه مرا هست بس که بر وزن مفتعلن شش بار ششم رجز مسدس
 مجنون از جامی شهر کنون که گردد از بهار خوش هوا فرود شود بهر دل اندرون
 هوا چه بر وزن مفاعلن شش بار در رجز سالم اگر ندال برابر سالم آید یا بالعکس مخمل وزن
 نمیشود و از آن بحر رمل شغراے عرب مثنی را استعمال نمیکند و عجم مثنی همدس
 هر دو می آرند و عروض و ضرب این بحر نزد سخنوران عجم سالم نمی آید بلکه اکثر محذوف
 مقصور یا مقطوع یا مشعت یا مسبح اول رمل مثنی مقصور را میر مغزی گوید شعر
 تا خزان زد خیمه کاغذ گون هر گوه سارچه مغزش ز نگار گون برداشتند از مرغزاره بر وزن
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوم رمل مثنی محذوف منه روست او ماه
 است اگر بر ماه مشک افشان بوده قد او سر و ست اگر بر سر دلاستان بوده عرض
 و ضرب فاعلن ست باقی ارکان سالم سوم رمل مثنی مشکول خاقانے گوید شعر
 بعلای تو ما را خبر از جهان بر آید چه گری ز زلف کم کن کمرے فرست ما را چه بر وزن فاعلاتن
 فاعلاتن چهار بار چهارم رمل مثنی مجنون مشعت مقصور ما فقط گوید شعر
 میکنم هر نفس از دست فراق فریاد آه اگر ناله زارم نرساند بتو یاد چه بر وزن فاعلاتن
 فاعلاتن فاعلاتن لیسگون عین در عروض که مشعت و مقصور ست و بکسر عین در ضرب
 که مجنون مقصور ست پنجم رمل مثنی مجنون مقصور محذوف از بابا فتانی شهر
 اینکه از وصل تو ام غنچه مقصود شگفت چه گل آست که با غار غمت ساخته ام چه عروض

مقصود ضرب مخذوف و باقی مثل بیت سابق است ششم رمل مثنی مجنون
مقطوع مرزا صائب گوید شعر عاشق از طعنه اغیار چه پروا دارد آتش از سر زلفش
خارج پروا دارد و عروض و ضرب مقطوع است و حشو مجنون هفتم رمل مثنی مجنون
سعدی گوید شعر مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم باید اول بتو گفتن که چنین
خوب خجسته صدر و ابتدا سالم است و باقی مجنون و درین نوع تقدیم و تاخیر
و تغیر بعضی ارکان نموده سعدی گفته است شعر نه بر اشتی سوارم نه خواشتر
زیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن و بعضی فصحاء عجم این وزن را بر شانزده جزو گذارند
خواجہ عصمت بخاری هم گفته است و عوام هند وستان این را بحر طویل میگویند هشتم
رمل مثنی صدر و ابتدا سالم و حشو مجنون و عروض و ضرب مجوف
سلمان گوید شعر آن کند قر تو با ظلم که با گل دی آن کند لطف تو با عدل که با تن س
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
شعر چه کنم هر چه کنم با تو نیدارم و دم بجز آنکه حیل ندانم که ز عشقت بگریزم فعلاتن فعلاتن
فعلاتن مفعولن و هم رمل مسدس سالم از سیفی شعر اسے نگارین روی دلبر زان
ماسے بخ کن پنهان چو اندر جان ماسے پیاز و هم رمل مسدس مجنون مشعش
مقصود را نوری گوید شعر بوی عیش و طرب بستان است روز بازار گل و ریحان است
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن
گوید شعر بشنوا زنی چون حکایت میکند و ز جدا یها شکایت میکند و دیگر حافظ
دراوزان رمل مسدس مثل مثنی است که گفته شد و اعاده آن تکرار لا حاصل است

اوزان مروجه بحر کامل قدماے عجم درین بحر اصلا شعر گفته اند مگر از قدما امیر خسرو
 دهلوی و از متاخرین مولوی جامی ابتدا نموده و بعد از او دیگران نیز غزلیات درین بحر
 گفته اند اما سوائے مثنیٰ سالم اختیار نکرده اند و میر شمس الدین فقیر رحمه الله مزاحمت
 مسدس نیز آورده اند اول مثنیٰ سالم از جامی شعر ز خدنگ های جفا و چه قدر خوشتم که
 هنوز از آن بد ظلم نکرده یکے گذر قفاے آن دگرے رسد دوم کامل مثنیٰ مضمر از میر
 شمس الدین رحمه الله شعر صنایع را چه شد که باندازد الفتی به خیم زواعت کز وفا
 بسم گذار و شتی به بر وزن متفعلن استفعّلن چهار بار و در بحر کامل مثنیٰ مضمر سعدی هم گوید
 بلغ العلی بکماله کشف الدجی بحاله حسن جمع خصاله صلوا علیه و آله
 صلوا علی بر وزن استفعّلن باقی همه متفعلن و سالم را بجای مضمر آوردند و عکسش
 هر دو جانزست سوم کامل مسدس مضمر مذال منزه شعر چو عیان شوی آساید
 روح و روان چو تمان شوی از جان من خیز و فغان به بر وزن متفعلن استفعّلن
 مستفعلان اوزان مروجه بحر وافر در فارسی یافته نمیشود مگر شاذ و اشعار عرب
 درین بحر بسیارست اما غرض اصلی در اینجا تحریر اشعار فارسیست لہذا به بیانش میلانے
 نکردیم و همین طورست بحر طویل و مدید و بسیط اگرچه بعض اسانده درین بحر شعر
 فارسی گفته اند اما شاذست و بے لطف اوزان مروجه بحر مضارع سالم این بحر
 رایجیک از شعراے عرب و عجم مستعمل نکرده و همین شکل و قطع و تشعیت را درین
 بحر مجال نیست بسبب انفصال فاع لاتن و میان یا و نون مفاعیلین درین بحر
 مراقبه غالبست یعنی اثبات و اسقاط هر دو معا جائز نیست الا بشذوذ و در حدائق
 سہو کرده است کہ درین بحر مراقبه را در مفاعیلین لازم نوشته و باز شعر خاقانی آورده که در

مفاعیلن سالم موجود است و ماسد است و ماہم اور اذکر میکنیم اول مضارع مثنیٰ
 اخرج خاقانی گوید مطلع کردے تخت عہدی بابا چنانکہ داسنے بہ ماند بدانکہ بر سر آن
 عہد خود نمائے بہ از تو و فانیاید داسنے کہ نیک دانم بہ وزن جفا نخیزد و انم کہ نیک انی بہ
 مفعول فاع لاتن چہار بار حکیم خاقانی در بعض ابیات این غزل زحافت را تغیر داذہ
 است در مصرع ثانی مطلع ہر دو چشم را مکفوف آوردہ است و مصرع اول یک شعرا
 کہ مذکور میشود بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاع لاتن و مصرع ثانی را بر وزن
 مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن آوردہ و شعر نیست شعر از خون من نوالہ فرستے
 برائے ہجران بہ بکرہ بخوان و صلح نا کردہ مہمانے بہ و وہم مضارع مثنیٰ اخرج
 مکفوف مقصور مفعول فاع لات مفاعیل فاع لات ابیہ معزی گوید شعر گفتم مرا سہ
 بوسہ دہ اے ماہ مہربان بہ گفتا کہ ماہ بوسہ کرا داد در جہان بہ و درین وزن اگر عروض
 مقصورہ ضرب محذوف باشد مے شاید و انوری تغیر زحافت در ہر دو مصرع کردہ
 گفتہ است شعر نام شب از صحیفہ آیام بستر دہ از را سے تو اجازت یابد گر آفتاب بہ
 مصرع اول بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاعلن و مصرع ثانی بر وزن مفعول
 فاع لاتن مفعول فاع لات است سوم مضارع مثنیٰ مکفوف مقصور از جائے
 شعر خوش آن موسم بہار کہ بر طرف لالہ زار بہ ہندیا رکھنڈا رکھت جام خوشگوار بہ -
 مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لات دوبار چہارم مضارع مثنیٰ اخرج
 مکفوف محذوف از سعدی شعر دیدار مینائی و برہیز میکنی بہ بازار خوشین و آتش
 مایہ میکنی بہ بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاعلن الغیاث از غیاث الدین حصا
 غیاث کہ این شعر سعدی را مثنیٰ اخرج محذوف نوشتہ اند تقطیعش مفعول فاع لاتن

مفعول فاعل بن نوشته است با وجودیکه رساله عروض را بشرح و بسط تمام تحریر کرده است
 مگر در تقطیع دستگای هم زسانیده پنجم مضارع مثنیٰ اُخرب مسبیخ از جامی شعر
 ای لعل نوش خندت کام شکر داناان استر دهانت بیرون از فم نکتہ داناان -
 بروزن مفعول فاعل لاتن مفعول فاعل لیان ششم مضارع مثنیٰ اُخرب
 محذوف سعدی گوید شعر گل در چمن نباشد همزگ روی او ببل ببل مباحی
 عاشق بیوسه او بروزن مفعول فاعل لاتن مفعول فاعل لن فائده چون بحر مضارع
 را مسدس میکنند یک رکن فاعل لاتن را می اندازند خواه از حشو و خواه از عروض
 و ضرب مفاعیلین را مثال اول یعنی فاعل لاتن را از حشوبیند از مفعول مفاعیل
 فاعل لاتن که مضارع مسدس خرب مکفوف است انوری گوید شعر تاملک جهان را مدار باشد
 فرمان دہی آن شیر را باشد و مثال ثانی از خاقانی که در جوی پدر خود گفته است
 ہم طبع او چو تیشہ خراشندہ ہم خوے او برندہ چو منشا ریش بروزن مفعول فاعل لاتن
 مفاعیلین از عروض و ضرب فاعل لاتن را انداختہ اند و زحافش مثل اول است
 این وزن ہفتم و ہشتم بود از اوزان مروجہ این بحر ششم مضارع مسدس خرب
 مکفوف مقصور انوری گوید شعر کو آصف جم کو بیا بہ بین بہ برخت سلیمان راستین
 بروزن مفعول مفاعیل فاعل لات و جائز است کہ عروض محذوف باشد و ضرب
 مقصور ایضاً منہ پیشش بدل دیو و دام و دود و در ہم زدہ صفہای حور عسین
 و ہم مضارع مسدس مکفوف محذوف از جامی شعر خوشا جلوه جمال بو
 دیدن خوشامیوہ وصال توحیدین بروزن مفاعیل فاعل لات فعولن بحر
 منتقضب اگرچہ شکر است میان عرب و عجم اما شعراے عجم درین بحر شعرے

دیده نشد لکن کارے تفصیل اوزانش نمیداریم اوزان مروجہ بحر
 مجتث این بحر را عرب اکثر سدس و مریع آورده اند و شعراے عجم غیر از ثمن
 نیاورده اند و درین بحر طے را محال نیست بسبب انفصال مس تفع لن و محقق
 طوسی علیه الرحمة در معیار نوشته که ثمن در همه ارکان این بحر لازم است اول
 مجتث ثمن مجنون فغانے گوید شعر **تو آن گلے که مه آسمان جبین تو بود**
 ملک ز سرده خود آید و زمین تو بود بر وزن مفاعلن فعاتن مفاعلن فعاتن
 دوم بحر مجتث مجنون ابتر مسیغ حافظ گوید شعر غلام ز گیسوتوتا جدا رانده
 فدای باد لعل تو بهوش یار اند و عروض و ضربش فعان بسکون عین ابتر مسیغ
 است و دیگر ارکان مثل شعر فغانے مذکور سوم مجتث ثمن مجنون مقصور
 فغانے گوید شعر **بر جهان نشوم و رشوم چو خاک همین دم کمان نخورم**
 و خورم بگو گیاره بر وزن مفاعلن فعاتن مفاعلن فعاتن درین وزن گاهے
 جزوے را مشعت آرند و گاهے عروض مخدوف و ضرب مقصور یا بالعکس
 آرند جلال الدین عبدالرزاق گوید شعر ناندیرے در کش قضا که فلک سوے
 دلم بسر انگشت امتحان نکشود و مصرع اول بر وزن مفاعلن مفعولن مفاعلن
 بکسر عین است و مصرع ثانی بر وزن مفاعلن فعاتن مفاعلن فعاتن و گاهے عروض
 یا ضرب یا هر دو درین وزن ابتر آرند چنانچه درین بیت عبله لرتاق **بدان**
 صفت که بود در بلور لعل مذاب **بدان** صفت که بود آب رامیان آتش شورینجا
 ضرب ابتر است و عروض مجنون و مقصور و درین بیت عنصری **هنوز لشکر یانرا**
 ز خون مردان شان **ستم ستوران لعل** است و تیغها احمره بر وزن مفاعلن فعاتن

مفاعِلن فَعْلان۔ مفاعِلن مفعولن مفاعِلن فعلن عروض اِبر مسبغ و ضرب اِبر و صدر
 و ابتدا مخبون و حشو در مصرع اول هر دو مخبون و در مصرع ثانی یکے مشعت و یکے
 مخبون آمده و دستگاه این بحر در فارسی زیادہ برین نیست اوزان مرقعہ
 بحر منسرح سالم ابن بحر را نیز شعراے عرب و عجم ترک کرده اند و عرب مثنیٰ آری
 و عجم مسدسش را اکثر استعمال میکنند و عروض و ضرب را یا موقوف سے آری
 یا مکسوف یا مخدوع یا منخو اول منسرح مثنیٰ مطوی مکسوف موقوف النوری
 گوید شعر نوش لب لعل تو قیمت شکر شکستہ چین سر زلف تور و نق عینر شکستہ
 بر وزن منفعِلن فاعِلن منفعِلن فاعلات و در ہمین بحر با اختلاف ترتیب بعض ارکان
 خاقانی قصیدہ گفتہ عشق بیفشرد پای بر نط کبریا بد بدست نخست ہستے مارا
 زما بد وزن منفعِلن فاعلات منفعِلن فاعِلن و در حسن مطلع این قصیدہ صدر را مقطع
 آورده کہ مفعولن باشد و درین وزن تغیرات عجیبہ ز سعد و سعد سلمان دیدہ شد
 درین سہ بیت کہ از یک قصیدہ است **اِبیات** ہر کہ ثنائے ترا حد و نہایت
 نہاد بد بحر فلک را بجد جست میان و کران بد بمنم از نشانند وز جگر برگزشت
 حد کشیدہ حسام نوک زد و دہ سنان بد چنان فدا دین در آن چو چاک در برگ
 گل بد چنان گذشت آن ازین چو سوزن از پرنیان بد مصرع
 اول بیت اول بر وزن منفعِلن فاعِلن منفعِلن فاعلات و بجائے فاعِلن
 در مصرع ثانی فاعلات است و مصرع دوم بیت ثانی نیز ہمین وزن
 است اما مصرع اولش بر وزن مفاعِلن فاعلات منفعِلن فاعلات و در
 بیت سوم رکن متفعِلن ہمہ جا مخبون آمده بر وزن مفاعِلن

فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن فاعلات میسرشمس الین فقیر علیه الرحمة
 در قطع این سه بیت از بشریه چیزی سهو کرده است و حقیر درست کرده نوشته ام
 دوم منشرح مطوی مجذوع از خاقانی شعر بافتن ریسمان نه معجزه باشد
 معجزه داؤد بین که آهن بافت به در حدائق نوشته که شعر مذکور بر وزن مفتعلن
 فاعلات مفتعلن فع است عروض منخور و ضرب مجذوع و باقی اجزا مطویست
 انتی کلامه و نزد حقیر قطعش چنین است مفتعلن فاعلن مفاعلن فعلن مفتعلن فاعلن
 فعولن فعلان صدر و ابتدا مطویست و عروض اصلم و ضرب اصلم مسیغ و رکن
 اول حشوهر و مصراع مطوی مکسوف است و رکن ثانی حشو مصراع اول مخبون
 است و مصراع ثانی مخلص پس این بیت منشرح مثنی مطوی مکسوف مخبون مخلص اصلم مسیغ
 باشد خلیه مقام ^{فعولن} حیرت است شاعری این فن را گاهی اینقدر زهول نمائی تواند شد
 عجب نیست که از تعلیط نشاخ باشد سوم منشرح مثنی مطوی منخور از سعدی
 شهر دیده اهل طبع به نعمت دنیا پیر نشود بهیچا که چاه به شبنم بمفتعلن فاعلات
 مفتعلن فع چهارم منشرح مسدس مطوی مثالش از حدائق شعر شاه جهان
 باد تا زمانه بود که کر کش خلق شادمانه بود به بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن پنجم منشرح
 مسدس مطوی مقطوع مثالش از حدائق شعر بسکه به بویت اسیر شد جانم پیر گنبد آرا
 گر بخت نتوانم به بر وزن مفتعلن فاعلات مفعولن و در اینجا عروض و ضرب مقطوع و باقی
 مطوی آمده و این دو وزن نزد شعرا عجم کمتر مستعمل است اوزان عروضیه
 بحر سرلیج مسدس الاصل این بحر سالم مستعمل نیست در عربی و در عجم و فارسیان
 عروض و ضرب این بحر اکثر مطوی موقوف یا مکسوف آورده اند اول سرلیج

مطوی موقوف شیخ نظامی گوید شعر شیر گے داشت که چون بد گرفت سایه
 خورشید بر آهوه گرفت. بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلات دوم سرب مطوی
 مکسوف از جامی شعر شیر خدا شاه ولایت علی. صیقلے شرک خفی و جلی بروزن
 مفتعلن مفتعلن فاعلن و خاقانی بیت گفته که مصرع اولش بر همین وزن است و مصرع
 آخرش وزنی دیگر و زحاف و دیگر دارد شعر حلقه ار کم شود از زلف تو
 خاتم جسم خواہے تا و ان آن. بروزن مصرع اول مفتعلن مفتعلن فاعلن
 و وزن مصرع ثانی مفتعلن مفعولن فاعلات است و این تغیر زحاف
 را عوام سکتہ شعر خوانند و لہذا ایضا ہندہ الصنفہ شعر قرے از دستان خاموش گشت
 فاختہ از کمن فردا ایستاد و مصرع اولش بروزن مفعولن مفعولن فاعلات و ثانیس
 بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلات آمدہ سوم سرب مطوی مقطوع مجدوع
 از حدائق شعر اے گل رویت سنبل خیزد. حلقہ زلف آتش
 یزید. بروزن مفتعلن مفعولن فاع آفتاب سپر سخنوری میر شمس الدین فقیر
 ے نو سید کہ گاہے مکفوف بجای مقطوع و منخور بجای مجدوع درین وزن می آید
 و مثالش شعر خود آوردہ شعر تیغ بکفت از ناز یا بہ تان شدہ عمرم سپرے. و نوشتہ
 کہ بروزن مفتعلن متفعل فع است حالانکہ شعر مذکور برین وزن نیست نہ وزن مذکور
 موافق قاعدہ عروض جائز است چرا کہ کف در متفعلن مجموع امکان ندارد و چہ معنی
 کف اسقاط ساکن ہفتم سببے است و اینجا از و تہ مجموع اسقاط کردہ است و شعر
 مذکور از بحر متقارب اثرم اثلیم ابر محذوف است مصرع اول بروزن فاع فاعولن
 فعلن فع و مصرع ثانی بروزن فاع فاعولن فاع فعل است اینچنین ذہول از امثال

آن مغفور است بعد از او زمان دیگر ازین بحر اگر چه بعضی مدّین رسائل
 ذکر کرده اند اما ادعای مستعل بودن آنها ثابت نیست او زمان هر وجه بحر
 خفیف شعر اے عجم این بحر را غیر از مستس نیاورده اند اگر چه بعضی ادعای
 ندرت میکنند و این بحر مطوی نے آید بہان علت کہ محبت گفتہ شد اول خفیف
 مستس مجنون جائے گوید شعر سبزہ بانو دسیدہ یار نیامدہ ترازو شد باغ
 و آن نگار نیامدہ بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلاتن صدر وابتدا سالم و باقی مجنون است
 دوم مجنون مشعت مقصور حکیم سنائی و منقبت سید و صیاد و امیر اعیان
 و اولیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام گفتہ شعر ہم نبی را وصی دہم داماد چشتم پیغمبر
 از جمالش شادہ بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعول صدر وابتدا سالم و حشو مجنون
 و عروض و ضرب مشعت مقصور باشد و اگر عروض مجنون مقصور و ضرب مشعت مقصور
 باشد ہم رواست چنانچہ خاقانے گفت شعر چون کنم چون بگلستان امید
 دیدہ ام را نصیب خارا فادہ مصرع اول بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلات
 و مصرع ثانی بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعول فامدہ تشعیث در عروض
 و ضرب این بحر کثیر الوقوع است سوم مجنون ابتر حکیم سنائی فرماید شعر
 گزندارے کلام دستوری کہ برو نامت از سر دورے ہ مصرع اول بروزن
 فعلاتن مفاعلن فعلمن لبکون عین و مصرع ثانی بروزن فعلاتن مفاعلن فعلمن
 صدر سالم و حشو وابتدا مجنون و عروض و ضرب ابترست چہارم مجنون مشعت
 جامی گوید شعر وقت گل شد ہواے گلشن دارم ہ وقت جام ہرام روشن
 دارم ہ بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعولن بحر قریب و جدید و مشکل را درین

هیچ یک از اساتید عجم ندیده ایم و اختراع متاخرین است و غرض اصلی مادرینجا
 تحریر اوزان مروج است ازین جهت اوزان این سه بحر را ننویسم
 تتمه در بیان فروع و اصول عشره که اجزای بحر اند فروع فعولن که رکن
 سالم متقارب است هشت اند فعول بضم لام مقبوض فعول بسکون لام مقبوض
 فعل بسکون لام محذوف فعلین بسکون عین انتم فتح بحذف و قطع ابر
 فاشع اثرم فعولان مسیح فعلان انتم مسیح شروع فاعلین که رکن
 سالم متدarker است هشت اند فعلین بکسر عین مخبون فعلین بسکون عین مقطوع
 و هم مخبون مسکن میتواند شد کما فی المعیار فعل بفتح عین مخبون مقطوع فتح احد
 فاعلان مذال فعلان بتحریک عین مخبون مذال فعلان بسکون عین مقطوع
 مذال فاعلان مرقل -

فروع مستفعلن که رکن سالم رجز است هشتده اند مقالین مخبون مفتعلن
 مطوع مفتعلن مقطوع فعلین بسکون احد فعولن غنل فعلین بفتح
 عین و لام مخبون فاعلین مرفوع فاشع احد مقصور فتح احد محذوف
 مستعلنان مذال مقالان مخبون مذال مفتعلان مطوی مذال
 فاعلان مرفوع مذال فعلتان مخبون مذال مستعلنان مرقل
 مقعولان اعرج که در رجز و بسیط آید مقعولان مطوی مسکن مذال
 که در رجز و سریع و منرح آید فروع مقالین که رکن سالم هزج است شانزده
 مقالین مقبوض مقاعیل بضم لام مکفوف مقعولین اخرم باول مصرع و الا
 خلق مقعول بضم لام اخره مقعول بسکون لام مخفق و مقصور فاعلین اشر

مفعولن محذوف متفاعیل بوقت لام مقصور فَعُول بضم لام استم نقل بفتح
عین محبوب فاعل ازل وقع ابره متفاعیلان مسیح متفاعلان مستبوض
مزال مفعولان اخرم مسیح خواه مخرج مسیح فاعلان اشتر مزال -

فرق فاعلان که رکن سالم رمل است شانزده اند فعلاتن بکسر عین مجنون فاعلات
بضم تا مکفوف مفعولن مشعت فاعلات بسکون تا مقصور که منقول به فاعلان
هم میشود فعلن بکسر عین مجنون محذوف بعد نقل از فعلات بکسر عین و ضم مشکول
فاعلان محذوف فعلن بفتحین مبروع وقع محجوف فاعل محجوف مسیح فعلان بکسر
مجنون مقصور فعلن بسکون عین ابره و بعضی مشعت محذوف گفته اند فاعلیان
مسیح منقول از فاعلاتان مفعولان مشعت مسیح فعلان بسکون عین ابره مسیح
فعلیان مجنون مسیح -

فرق متفاعیلن که رکن سالم کامل است پانزده اند متفعیلن مضمر متفعیلن
محذول متفاعیلن موقوف فعلاتن منقطع مفعولن مضمر منقطع فعلن
مکسور العین احد بسبب حذف و قد فعلن بسکون عین مضمر احد متفاعیلان مزال
متفعیلان مضمر مزال متفعیلان محذول مزال متفاعیلان مرفل
متفعیلان محذول مرفل متفاعیلان موقوف مزال متفعیلان مضمر مرفل
متفاعیلان موقوف مرفل -

فرق متفاعیلن که رکن سالم و افرست هشت اند متفاعیلن معصوب متفاعیلن
معصوب مقبوض که آرا منقول خوانند متفاعیلن منقوص فَعُولن منقطع متفعیلن
اعضب بضا و معجمه مفعولن اقضم فاعلان اجم مفعولن اعظم -

فروع مفعولات چهارده اند مفاعیل بضم لام مخبون مفاعیل بوقف لام مخبون
 موقوف فاعلات بضم تامطوی فاعلات بوقف تامطوی موقوف فعلات یفتح
 عین وضم تامخبول یعنی اجتماع ضین و ط فعلات بوقف تامخبول موقوف مفعولات
 موقوف مفعولات مکسوف فاعلین مطوی مکسوف فاعلین مخبون مکسوف
 فعلین بسکون عین اصلیم مفعول بضم لام مرفوع فاعل مجدوع فتح منخور
 فروع قانع لاتن منفصل که به بحر مضارع اختصاص دارد و هفت اند قاعلات
 مکفوف قاعلات بسکون تامقصور فاعلین محذوف فعلین بسکون عین محذوف
 مقصور چه از حذف و قصر فاعل ماند فاعل لیا ن مسبق فاعل مسلوخ فتح شطرس
 فروع مس تفع لن منفصل چهار اند و به بحر خفیف و محبت و مقتضب اختصاص
 دارند مفاعیل مخبون فاعلین مخبون مقصور مس تفع ل بضم لام مکفوف مفاعیل
 بضم لام مشکول یعنی اجتماع ضین و کف -

باب پنجم در بیان اوزان رباعی باید دانست که رباعی را دو بیت
 و ترانه هم میگویند یعنی منسوب بسوے تر و مراد از آن موثر باشد چرا که چیز تر بنسبت
 خشک موثر ترے باشد و رباعے را شعراے عجم اختراع نموده اند و میگویند
 در سنه قریب چهار صد از هجرت نبوی رو د کے کہ استاد کامل در فن شعر
 بود یک مصراع از کود کے شنید کہ وقت بازیش در غرین میخواند نہایت شوش
 آمد و سه مصراع دیگر با و منضم نموده باز شعراے دیگر ہم طبع آزمایہا کردند و خیلی بطبع
 طبائع ہر خاص و عام افتاد و بزبان عرب این وزن از فارسی منقول شدہ است
 در اصل نبود و رباعے جز بحر ہزج در دیگر بحر صورت نمی بندد و کسی نگفتہ و ناجائز

است و بجز زخاف و رو بکار نمی رود و ارکان مستعمله اش از ده بیش نبود یک سالم
 و نه مزاحف مفاعیلین سالم مفاعیلین مقبوض مفاعیلین مکفوف مفعولین
 اخرم مفعول اخرب فاعیلین اشترفعول اهتم فاشع ازل فعل محبوب فتح
 ابر و صدر و ابتدا اخرب می باشد یا اخرم و بس و عروض و ضرب ازین چهار رکن
 بیرون نیباشد اول فاعول اهتم دوم فاع ازل سوم فعل محبوب چهارم
 فتح ابر و این هر چهار رکن خصوصیت بعروض و ضرب دارند فقط یعنی در حشور و ا
 نیست که بکار برند بخلاف رکنین صدر و ابتدا که در حشور هم بکار می آیند اما در صدر
 و ابتدا ممکن نیست که سوا سے این دو رکن رکنی دیگر بیاید و اوزان رباعی
 بست و چهار مضبوط کرده اند و از جمله بست و چهار دو واژه و زشت که صدر
 و ابتدا در آن اخرب می آید و دو واژه دیگر را صدر و ابتدا اخرم و تفصیل اوزانش
 بدین منوال است اول مفعول مفعول مفعول فاع و دوم مفعول مفعول مفعول
 فتح ششم مفعول مفعول مفعول فاع چهارم مفعول مفعول مفعول فاع پنجم
 مفعول فاعلین فاع ششم مفعول فاعلین فاع هفتم مفعول
 مفعول مفعول فاعل مفعول مفعول مفعول فعل نهم مفعول مفعول
 مفعول فاعل فاعل و هم مفعول مفعول مفعول فاعل و هم مفعول فاعلین
 فاعل و و از و هم مفعول فاعلین مفعول فاعلین فاعل و هم مفعول مفعولین
 مفعول فاعل چهارم مفعول مفعول مفعول فاعلین فاعل یا نهم مفعول مفعول
 مفعول فاعل شانزدهم مفعول مفعول مفعول فاعلین فاعل مفعول مفعول مفعول
 مفعول فاعل بیست و هم مفعول مفعول مفعول فاعلین فاعل نوزدهم مفعول مفعولین

مفعولن فاعل ^{۱۱}بست مفعول مفاعیلن مفعولن فاعل ^{۱۲}بست و یکم مفعول مفاعیل
 مفاعیلن فاعل ^{۱۳}بست و دوم مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل ^{۱۴}بست و سوم مفعول
 مفاعیلن مفاعیلن فاعل ^{۱۵}بست و چهارم مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل ^{۱۶}بست
 که مصراع سوم رباعی قافیه ضرورت نیست اگر خواهند بیارند و اگر خواهند نیارند تمثیلاً
 هر دو نوشته می شوند

افکند درین دلم دو گلنار تو ناز	افتاد مرا بادل مکار تو کار
مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل	مفعول مفاعیل مفاعیل فاعل
باینهمه درد و چشم خو خوار تو خوار	من مانده نخل بیش گلزار تو زار
مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل	مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل

رباعی دیگر

هر چهار مصراع این رباعی قافیه دارند مثال دیگر که مصراع تالش قافیه ندارد

پرسید ز من وزن رباعی ناگاه	شیطان بچه جنیت دی بر سر راه
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل	مفعول مفاعیلن مفاعیل فاعل
لا حول ولا قوه الا بالله	در هیئت او دیدم و گفتم فی الحال
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل	مفعول مفاعیل مفاعیلن فاعل

بدانکه قافیه در عرف شعرا عجم عبارتست از آنچه تکرار شد در او آخر جمیع ابیات
 واجب باشد یا مستحق بشرط آنکه مستقل نباشد در تلفظ بلکه جزء کلمه باشد یا بمنزله جزء بعض
 تمام این کلمه را که مشتمل بر قافیه است قافیه میگویند و بعض محض حرف و صوات قافیه
 میدانند و ردیف کلمه را گویند یا بیشتر که بسبب استقلال در آخر همه ابیات بعینه

مکر رشود و شعرے لاکہ ردیف داشتہ باشند و خوانند و این خاصہ شعرای عجم فقط

تسلی

اعلان

برائے جمیع اہل مطالع و غیرہ اجازت داده میشود کہ
کتاب ہدائی بہ زبدۃ العروض را برائے خود ہر کس
ہر قدر ہر جا کہ خواہد چاپ نماید لکن تصحیحش مقدم داند
راغب

سید بنیادین عفی عنہ بقلم خود

CALL No. { ١٩١٥٥ } ACC. No. ١٢٩٨٢
 AUTHOR سالک، سید احمد حسین
 TITLE زبدۃ العروین

Acc. No. ١٢٩٨٢
 Class No. ١٩١٥٥ Book No. سالک
 Author سالک، سید احمد حسین
 Title زبدۃ العروین

THE BOOK

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

